

نیز ضروری است . مثلاً ثقه الاسلام کلینی ، از راه سلسله مراتب چند محدث بزرگوار دیگر ، در کتاب " کافی " از حضرت امام جعفر صادق روایت میکند که : " هر که بعد از نماز ریش خود را بدست راست خود بگیرد و سه مرتبه بگوید یا ذوالجلال والاکرام ارحمنی من النار ، پس دست راست از ریش بردارد و هردو دست را باسمان بلند کند و سه بار بگوید یا عزیز یا کریم یا رحمن یا غفور یا رحیم ، پس خداوند جمیع گناهان او را بیا مرزد اگر چه باندازه کف دریا باشد " . (متن حدیث در صفحه ۶۲۴) . (لطفاً مؤمنینی که ریش ندارند ، حتی اگر در عالیترین مقامات حکومت اسلامی باشند ، و نیز خواهران مؤمنه ، کلاً و جزئاً ، این حدیث را ناسا شنیده بگیرند) .

" حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که گلی را بگیرد و بگوید و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد ، هنوز گل را بر زمین نگذاشته باشد که جمیع گناهانش آمرزیده شود ، و حق تعالی برای او بقدر بیابان عالج که میان مکه و شام و عراق فاصله است حسنه بنویسد و از گناهان او به عدد ریگهای همین بیابان محسوس نماید " . (متن حدیث در صفحه ۶۲۵) .

... " و نیز از حضرت صادق منقول است که هر که خرمائی بیند که بر زمین افتاده است پس آنرا بردارد و پاک کند و بخورد ، در شکمش قرار نگیرد مگر آنکه بهشت او را واجب شود (!) و تا هفت پشت از فرزندان او نیز از دیوانگی و خوره و پیری و زرداب و حماقت مصون باشند " . (متن حدیث در صفحه ۶۲۵ ، و البته احتمال میرود که بسیاری از مؤمنان تاکنون خرمائی را از زمین بر نداشته و نخورده باشند) .

" حضرت امام جعفر صادق فرمود که حضرت حبرئیل

علیه السلام به حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
 عرض کرد که هر کس از امت تو که انگشتر در دست راست
 خود کند ، و بینم او را که در روز قیامت متحیر
 مانده است ، دستش را بگیرم و به تو و به حضرت امیر
 المؤمنین برسانم که از بابت تمام گناهان او شفاعت
 کنند " . (متن حدیث در صفحه ۷۶۱ ، آنها شیکه
 انگشتر را در دست چپ کردند ، با همین یک غفلت خود را
 از شفاعت رسول و امام در روز جزا محروم ساختند .)

" حضرت امام محمد باقر فرمود که هرگاه مؤمنی
 دست در گردن مؤمن دیگر اندازد و با او مصافحه کند ،
 پس حق تعالی به ملائکه مباحثات کند ، و فرماید بر من
 لازم است که بعد ازین ایشان را عذاب نکنم . پس چون
 آن شخص برگردد او را مشایعت کنند آنقدر از ملائکه
 که تعدادشان به عدد نفسهای او و قدمهای او باشد ،
 و او را حفظ کنند از جمیع بلاهای دنیا و آخرت تا روز
 دیگر در همان وقت " . (متن حدیث در صفحه ۷۶۹) .
 ... " حضرت امام جعفر صادق فرمود که فضیلت
 روزه اول ماه شعبان چنان است که اگر مردی مرتکب
 خون حرام شده باشد و این روز را روزه بگیرد آمرزیده
 شود . (متن حدیث در صفحه ۸۵) .

همچنانکه گفته شد ، مجازات نیز در " مکتب عدل
 فیضیه " ، و محدثان بزرگوار آن ، بهمین اندازه با
 گناهی که انجام شده تناسب دارد که پاداش با ثواب
 آن متناسب است ؛

" رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود ؛ هر
 که یک درهم به صاحب ساز و آواز بدهد ، نزد خدا معصیت
 او شدیدتر است از زنا با مادر خود هفتاد بار " (متن
 حدیث در صفحه ۷۷۲) .

" - حضرت صادق علیه السلام فرمود : کسی که بیه
 نرد یا شطرنج نگاه کند چنان است که به فرج مادر
 خود نظر کرده باشد " . (متن حدیث در صفحه ۷۷۷) .
 " - و نیز حضرت صادق فرمود ، کسی که در مجلسی
 باشد که در آن نرد یا شطرنج بازی کنند ، باید که جای
 خود را در جهنم مهیا داند " . (متن حدیث در صفحه
 ۷۷۷) .

" - نقل است از حضرت رسول اکرم ، که کسی که سخنی
 بگوید که جمعی را بخنداند ، بخاطر این گناه فرو
 میرود در طبقات جهنم ، بقدری که میان آسمان و زمین
 فاصله باشد ، و وای بر کسی که به شوخی سخنی دروغ
 گوید که مردم را بخنداند ، وای بر او ! وای بر او !
 وای بر او ! (متن حدیث در صفحه ۶۰۳) .

" - رسول اکرم فرمود : کسی که به قهقهه بخندد ،
 بر او بر سر هر مویی ماری و عقربی مسلط گردد تا قیامت
 (متن حدیث در صفحه ۶۰۴) .

و این عاقبت نیز در انتظار کسانی است که موی
 سیل را کم نکنند و " شارب " را بتابند :
 - " پس ملک الموت با روی ترش و نفس چون آتشش
 و دو دیده مانند برق و صدای چون رعد با تازیانه
 مشتعل بسوی او تازد ، پس سقطائیل که از خازنان
 جهنم است شربتی سوزان از جهنم در کام او ریزد ، پس
 بزنند آن سیخ آتشین را بدو و روح او را بکشند از جانب
 پاهایش ، و سیخ را در داخل بدن او بگردانند چنانکه
 جان از جمیع رگها و بندها و اعضایش بدر آید ، آنگاه
 بدنش را میان مطرقه و سندان درهم شکنند ، و نکیر و منکر
 در آیند با روی های سیاه و دیده های کبود و حدقه هـسا
 مانند دیگ سرخ . و پس خداوند مسلط گرداند بر او مار
 سیاهی ابلق نام را که روزی سی و شش مرتبه بر او عذاب

کند ، پس کرور کرور بضر بگزرهای آهنین برا و بزیند
 نا روز قیامت ، و این عذاب آن کس باشد که موی شارب
 را بجید ، و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
 فرمود که یا علی ، هر که موی لب را بگرد از ما بپست
 و نفاعت ما را درسیابد ، و هر که شارب گذارد همسسه در
 لعنت خدا باشد و به هر موئی ماری و عقربی برا و ملط
 شود تا قیامت ، و چون از قبر برخیزد بر پستانهای او
 نوشته باشد اهل آتش . و همچنین است بقیه خدیدن
 که با عت ظلمت قبر است ، (متن حدیث در صفحه ۶۳۱) .

x x x

احادیثی نیز هست که بر اساس اتکاء به یکی از
 اشارات قرآن ساخته شده ، ولی همین یک اشاره مسورد
 خدا علای خیال پردازی و دروغ سازی محدثان بزرگوار
 قرار گرفته و موضوع بکلی از مجرای اصلی خود منحرف
 شده است .

مثلاً در دو جای قرآن صحبت از مسخ عده ای از بنی
 اسرائیل شده است که مهمترین آن دوا این آیه است :
 " آنگاه که جمعی از بنی اسرائیل سرکشی کردند ،
 ما آنها را بدل به بوزینه کردیم تا از رحمت خدا
 بدور باشند " (قرآن ، سوره اعراف ، آیه ۱۶۶) .
 و ببینید که در مکتب آخوند ، از این یک آیه
 و یک نمونه ، چه معجونی بیرون آمده است :

" از حضرت امام موسی کاظم در حدیث معتبر منقول
 است که دوازده صنف حیوانند که در اصل آدمیان
 بوده اند و بعداً از جانب خداوند مسخ شدند : پس فیل ،
 پادشاهی بود که زنا و لواطه میکرد ، و خرس عرب بادیه
 نشینی بود که دیوئی میکرد ، و خرگوش زنی بود که به

شوهر خود خیانت میکرد و غسل حیض و جنابت نیز نمیکرد ،
و شب پره کسی بود که خرما ی مردم را میدزدید ، و میمون
و خوک جماعتی بودند از بنی اسرائیل که در روز شنبه
ماهی شکار میکردند ، و سوسمار و چلباسه گروهی دیگر
بودند از بنی اسرائیل که در زمان حضرت موسی —
مائده آسمانی ایمان نیاوردند و مسخ شدند ، پس گروهی
از ایشان به دریا رفتند و گروه دیگر به صحرا . و عقرب
مرد سخن چینی بود ، و زنبور قصابی بود که از ترازو
دزدی میکرد ، و کرگدن مردی بود که مردم با او عمل
قبیح میکردند " . (متن حدیث در صفحه ۷۸۳) .

و : " حضرت امیرالمؤمنین فرمود که در زمان
پیش گروهی بودند که ریش را می تراشیدند و شارب را
میتابیدند ، و حق تعالی ایشان را مسخ کرد " . (متن
حدیث در صفحه ۷۶۳) .

x x x

بعضی اوقات نیز اتفاق می افتد که محدث بزرگوار
در نقل اصل یک حدیث یا روایت ، متن آنرا تغییر
نمیدهد ، ولی صلاح میداند که قسمتی از آنرا حذف
کند ، ولو آنکه گوینده مطلب رسول اکرم یا یکی از
ائمہ باشد . و گاه هم اتفاق می افتد که چنین محدثی
خود فقیه اعظم و نایب امام عصر باشد . در چنین
موردی است که " آیه الله خمینی " در کشف الاسترار
(صفحه ۲۴۵) مینویسد : " پیغمبر اسلام میفرمود که
د همه بازیگریهای مؤمنین بیهوده است مگر بازی کردن
برای تربیت کردن اسبها ، و برای تیراندازی " .

ولی اصل حدیث ، که بکرات هم در کتب " معتبر " حدیث نقل شده ، چنین است ؛
 " اللیو فی ثلاث : تأدیب فرسک ، ورمیک ، بقوسک ،
 و ملاعتک اهلک " . (ترجمه علامه مجلسی در بحار
 الأنوار : از حضرت رسول اکرم منقول است که هر لئو
 و بازی که مؤمن بکند باطل است مگر درسه چیز : تعلیم
 اسب کردن ، و تیر انداختن ، و ملاعت کردن با زن خود .)
 و میتوان اجمال داد که آیه الله یا قسمت سوم فرمایش
 حضرت ، یا لا اقل با نقل آن ، موافقت نداشته اند .

x x x

پیش از پایان مبحث احادیث و فتواهایی که
 مضمون آنها اصولاً با آیات قرآنی تناقض دارد ، اجازه
 دهید به یکی از عجیب ترین مطالبی که تاکنون در همین
 مورد نوشته شده است اشاره کنم ، و یقین دارم که شما
 نیز درباره آن همین نظر را خواهید داشت ، زیرا این
 مطلب حاوی توهینی آشکار و زننده ، هم به خداوند و هم
 به رسول او است ، و نویسنده آن ... حضرت آیه الله
 العظمی موسوی خمینی است .

موضوع مربوط به دفاع ایشان از اصل امامست و
 جوابگوئی به آنهاست که میپرسند اگر خداوند به
 استقرار امامت در خاندان علی اراده فرموده بود ، چرا
 این موضوع را صریحاً در قرآن بیان نفرمود تا جای
 تردید و انکاری برای مخالفین باقی نماند و موجب بروز
 اینهمه بحث و اختلاف در عالم اسلام نشود ؟

عین پاسخی که آیت الله خمینی ، در کتاب " کشف
 الاسرار " (صفحات ۱۳۵ و ۱۳۱) به این اعتراض
 داده اند ، چنین است :

« - پیغمبر از اینکه امام را با اسم و رسم در قرآن ذکر کند میترسید ، که مسأدا پس از خودش قرآن را دست بزنند و اختلاف بین مسلمانها شدید تر شود .

- خداهم در قرآن در اظهار امامت با اسم و رسم محافظه کاری میکرده و از منافقان ترس داشته است .

- بواسطه احادیث کثیره معلوم میشود که پیغمبر در تبلیغ امامت خوف از مردم داشته است . «

این منن روشن و صریح حضرت آیه الله ، چند معنی همراه دارد که هر یک از آنها نیز بهمین اندازه صریح و روشن است :

اول اینکه پیغمبر اختیار کامل دارد که چیزی را که به مصلحت بداند در قرآن ذکر کند ، و چیزی را که به مصلحت نداند یا از تذکر آن " با اسم و رسم " بترسد در قرآن ذکر نکند .

دوم اینکه اگر پیغمبر از تصریح این موضوع در قرآن ، با آنکه اراده خداوند و خود او بر آن متعلق بوده خودداری کرده است ، برای این بوده که از مردم خوف داشته است .

سوم اینکه نه تنها پیغمبر از این بابت ترس داشته ، بلکه خود خداوند هم در این زمینه " محافظه کاری میکرده " ، زیرا او نیز " از منافقان ترس داشته است " .

کدام حاکم واقعی شرع ، میتواند بیان کننده چنین مطالبی را مرتکب کفر آشکار و مستوجب حدّ اشدّ مجازات شرعی بشمارد ؟

آیه الله الاعظم با آنکه طبق مقررات مورد قبول مکتب فیضیه خودش ، اعلم علما و افقه فقها و افضل مجتهدین است ، زیرا که در مقام ولایت فقیه قرار گرفته است ، ظاهراً از این واقعیت روشن اسلامی بی اطلاع است

که این مطلقاً در اختیار پیغمبر نیست که اگر هم بردن
 نام امام را با اسم و رسم در قرآن صلاح نداند، آنرا
 ذکر بکند یا نکند، زیرا نقش پیغمبر غیر از دریافت
 وحی و ابلاغ آن به مردم نیست، و بهیچوجه این اختیار
 به خود او داده نشده است که اگر مطلبی با وحی شود
 آنرا به صلاحدید خود ابلاغ کند یا مسکوت بگذارد. و ظاهراً
 آیه الله العظمی فراموش کرده اند که در قرآن (سوره
 احقاف، آیه ۹) صریحاً آمده است: "ای پیغمبر،
 بآنها بگو که من شما ابلاغ نمیکنم مگر آنچه را که
 خداوند به من وحی فرموده است." و فراموش کرده اند
 که در سوره انعام، آیه ۱۵، صریحاً آمده است:
 "این کلام خداست و هیچکس حق تبدیل کلمات آنرا
 ندارد." و در سوره واقعه (آیه ۸۵) آمده است
 که: "سراسر این قرآن تنزیلی از جانب پروردگار
 است." و در سوره فرقان (آیه ۴) آمده است که:
 "کافران گفتند که این کتاب را خود محمد ساخته
 است، والبتة این سخن ظلمی و نسبت ناقصی بیست
 نیست." و در سوره حاقه (آیه های ۴۵ و ۴۶) آمده
 است که: "اگر رسول ما گفته هائی را بدروغ بما
 نسبت دهد، دست راستش را بگیریم و شا هرگش را میبریم."
 اما در باره این گفته که: «بواسطه احادیث
 کثیره معلوم میشود که پیغمبر در تبلیغ امامت خوف
 از مردم داشته است»، نیز احتمالاً آیه الله الاعظم
 توجه نداشته اند که اگر پیغمبر میخواست، یا اجازه
 داشت در انجام مأموریت خود از مردم بترسد و بخاطر
 این ترس از آن صرفنظر کند، این احتیاط را در هنگام
 تبلیغ رسالت خویش کرده بود. آنوقت که تمام جزیره
 العرب بت پرست بود و اعلام چنین رسالتی برای هرکس
 خطر محتوم در برداشت، وی بیشتر میبایست بترسد یا

هنگامیکه پیشوای مسلم مسلمانان بود و او امر و نواهی او ابلاغ او امر و نواهی الهی تلقی میشد ؟
 آیا وظیفه روشن و تخطی ناپذیر او، از طرف خداوند در این آیه مشخص نشده بود که : " ای پیغمبر، آنچه را که از جانب خداوند بتو ابلاغ شده است به خلق برسان ، که اگر سرسانی تبلیغ رسالت نکرده‌ای ، و از هیچ چیز بیم مدار، که خدا ترا از آزار دشمنان محفوظ خواهد داشت " (سوره مائده، آیه ۶۷). و آیا باز بدو ابلاغ نشده بود که : " ای پیغمبر ، از خدا ترس و هرگز تابع رأی کافران و منافقان مشو، و تنها آنچه را پیروی کن که از جانب خداوند به تو وحی میشود . " (سوره احزاب، آیات ۱ و ۲) .

احتمالاً در این مورد نیز ، مانند مواردی که گفته‌های محدثان عالیقدر " مکتب دکانداران دین " با احکام قرآن متباین است ، " احادیث کثیره " که آیه الله بدانها استناد میکنند وزن و اهمیتی بیشتر از نص صریح آیات قرآنی دارند !

اما در باره اظهار نظر سوم آیه الله که : " خدا هم در قرآن در اظهار امامت با اسم و رسم محافظه کاری میکرده و از منافقان ترس داشته است " ، باید بصراحت متذکر شد که این مطلب ، از جانب هر کس که گفته شده باشد ، هم سفیهانه و هم " شرم آور " است . ایمن " منافقان " که چماقداران جمهوری اسلامی میتوانند هر روز جمع کثیری از آنها را به بهشت زهرا بفرستند، چه قدرتی دارند که خدای قهار تا بدین درجه از آنها بترسد ؟ مگر همین خدا نیست که در باره خود میگوید : " اوست که بهره بخواد فرمان میدهد و هیچکس را قدرت رد فرمانش نیست " (سوره رعد ، آیه ۴۱) و : " اوست که بر بندگانش فرمانروای مطلق است و بر حمله امور

آگاهی دارد " (سوره انعام، آیه ۱۸) ، آیا چنین خدائی طوری از منافقان بیمناک است که خود او هم مانند پیغمبرش حرئت ابلاغ وحی خویش را نمیکند؟ و چرا این خداوند ، در آنوقتی که یک جوان بی نام و نشان و تنها و بی پشتیبان و سیسواد قریش را مأمور شکستن بتپائسی کرد که هزاران سلحشور عرب بخاطر آنها شمشیر میکشیدند ، نرسید و محافظه کاری نکرد ، ولی حالا که رسول او در اوج قدرت و مرجعیت بود ، بسراغ این ترس و محافظه کاری رفت ؟

آیا این همان خدا نبود که به پیغمبرش دستور داده بود : " ای پیغمبر ، با منافقان پیکار کن و سر آنها سخت گیر که مأوایشان دوزخ است که بسیار بد جایگاهی است " (سوره تحریم ، آیه ۹ ، و سوره توبه ، آیه ۷۳) . و دستور داده بود : " ای رسول ، بسـ منافقان بگو که اگر خدا بلا و شری برای شما بخواهد ، کیست که شما را از آن نجات تواند داد؟ " (سوره احزاب ، آیه های ۱۶ و ۱۷) . ولی کجا دستور داده بود که : کار را خوب سبک و سنگین بکن ، اگر احتمال خطری از جانب منافقان بود ، من و خودت را به دردسرنینداز؟ خود آیه الله ، در جای دیگر (نامهای از امام موسوی کاشف الغطاء ، صفحہ ۴۷) مرقوم فرموده اند : " بعد از اینکه احتمال میرفت اختلافاتی در امت پدید آید ، چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدید العهد بودند ، خدایتعالی از راه وحی رسول اکرم را الزام کرد که فوراً ، همانجا ، وسط بیابان ، امر خلافت را ابلاغ کند ، پس رسول اکرم بحکم قانون و به تبعیت از قانون حضرت امیرالمؤمنین را به خلافت تعیین کرد ، نه به این خاطر که دامادش بود یا خدماتی کرده بود ، بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود . "

معاسوم میشود گناه خداوند در موقع لزوم در ابلاغ امر خود دائر به اعلام خلافت و امامت علی " محافظه کاری " بخرج نداده و رسول او نیز از اجرای این امر نترسیده است ، و اگر دو ماه بعد خداوند از نقل این حکم در کتاب خود احراز فرموده ، احتمالاً فقط برای این بوده که میخواسته است مدرک کتبی بدست کسی نداده باشد!

اگر بنا بود محمد پیرجمدار آئینی باشد که هم خدای آن و هم پیغمبرش بر اثر ترس و محافظه کاری ، آنهم در برابر جمعی منافق مفلوک ، از ابلاغ مثبت الهی صرفنظر کنند و سیاست شاه سلطان حسین مرحوم را بر آن ترجیح دهند ، اصولاً رسالت این آئین چه ارزشی داشت که امامت آن داشته باشد ، یا ولایت فقیهش داشته باشد که در آن فقیه بزرگوار عبقیق ضرب المثل معروف فارسی " بخاطر برداشتن زیرابرو ، چشم را کور کند " ؟

یاد آن صاحب نظر بخیر ، که گفته بود : " خدایا ، مرا از شر دوستان نادانم حفظ کن ، خودم تکلیفم را با دشمنانم میدانم ! "

x x x

یکدسته دیگر از احادیث " معتبر " ، آنهایی است که از فرط سخافت ، گوئی محدثان بزرگوار در نقل آنها خیال شوخی داشته اند ، زیرا قبول آنکه حج اسلام و علامه ها و بحرالعلوم های عالیقدری چون ثقة الاسلام کلینی و شیخ صدوق و شیخ الاسلام مجلسی ، خودشان آنها را ، با آنکه از قول پیغمبر یا علی یا امام جعفر صادق نقل کرده اند ، جدی تلقی کرده باشند دشوار است ، و در عین حال قبول آنکه خود این بزرگواران نیز تا این

درجه خفت عقل داشته باشند بی‌مناقد در دشوار است .
 - " احمد بن مهران از محمد بن علی ، و او از محمد بن یحیی ، و او از احمد بن محمد ، و او از محمد بن حسن سان ، و او از مفضل بن عمر نقل کند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که امر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود : من از طرف خدا قسمت کننده بهشت و دوزخم ، من صاحب عطا و مسمم ، مرا بر مسندی ما بنند مسند محمد بنانده اند و آن مسند خدائی است . من صاحب لوح محفوظم ، من خاتم اوصیاءم ، من امر الله ، و شناختن من به نورانیت شناختن خدا است . " (متن حدیث در صفحه ۵۴۱) .

ولی در همین کتاب " اصول کافی " ، از قول همیگر امام جعفر صادق ، در باره وظائف و مشاغل مهمم " صاحب لوح محفوظ ، خاتم اوصیاء ، امر الله ، قسمت کننده بهشت و دوزخ " آمده است که : " علی علیه السلام در اردوگاه لشکر ایستاده بود و با شلاقی که در دست داشت ماهی فروشان را میزد و میگفت : این ماهی هائی که میفروشید آدمهای بنی اسرائیل و لشکر بنی مروان هستند که مسخ شده اند ، و چون راوی از او توضیح خواست ، گفت بنی اسرائیل از آن جهت که روز شنبه ماهی خوردند ، و لشکر بنی مروان از آن بابت که ریش های خود را تراشیدند و سبیلها را تاب دادند . " (متن حدیث در صفحه ۷۶۲) .

و در بحار الانوار و حلیة المتقین علامه مجلسی از قول همین حضرت علی ، به " حدیث معتبر " روایت شده است که " حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مرا بسمه مدینه فرستادند تا تمام گهای آنجا را بکشم " . (متن حدیث در صفحه ۷۸۵) .

x x x

در قرآن آمده است که : " باد را در خدمت سلیمان قرار دادیم تا با مر او وی راه سرزمینی که بدان برکت داده‌ایم ببرد " (سوره انبیاء ، آیه ۸۱) و : " باد را مسخر سلیمان ساختیم تا او را صحگاه یکماه و سامگاه یکماه راه ببرد " (سوره ساء ، آیه ۱۲) .
و اراین دو مطلب ، " مکتب آخوند " حدیثی بدین مضمون ساخته است :

" بساط حضرت سلیمان را باد هر صبح از تمام حرکت میداد و ظهر به استخر فارس میرسید و فرود می‌آورد ، و حال آنکه بساط سلیمان دو فرسخ طول و یک فرسخ عرض آن بود و ششصد هزار کرسی روی آن نصب بود که وسط آن منبر سلیمان بود " (آیه الله دستغیب شیرازی ، شهید محراب ، در کتاب معراج) .

نظیر مورد جابلقا و جابلسا ، این حدیث خیلی به دل آیه الله الاعظم ، افقه الفقها ، خمینی مدظله العالی نیز نشسته است . بهمین جهت با نیشخند و تفاخر میگوید : " شما با هواپیما اگر روزی دو ماه راه بروید ، سلیمان بن داود با همه بساطی که داشت دو ماه را در نصف روز میرفت . " (کشف الاسرار ، صفحه ۵۲) .
ولی نه حضرت نایب امام ، و نه شهید عالیقدر محراب ، اعلی الله مقامهم ، هیچکدام روشن نفرموده‌اند که : اولاً اگر پایتخت حضرت سلیمان اورشلیم بود چرا بساط او هر صبح از شام حرکت داده میشد و هر شب به شام باز گردانده میشد؟ ثانیاً چطور این بساط به استخر فارس فرود می‌آمد که هزار و صد سال بعد از سلیمان ساخته شد ؟ ثالثاً مصلحت این کار چه بود که در هر روز ، باد نصف روز را در راه باشد تا بساط سلیمان را از شام به استخر بیاورد ، و نصف روز دیگر در راه باشد تا این بساط را از استخر به شام برگرداند؟ و درین میان ،

سلمان سی‌هه وقت به رتق وفق امور سلطه خود وکی
به نوت خود مرسد ؟

x x x

- از غیبت صغری تا کنون هزار و چند صد سال
مگذرد . (نامه‌ای از امام موسوی ، کاشف‌الغطاء)
دیدیم که اطلاعات تاریخی فقه اعظم در مورد
" انذقلی " و " فیثاغورث " چندان تعریفی ندارد .
ولی این موضوع لطمه زیادی به اعتبار شرعی ایشان
نمیزند ، زیرا دانستن یا ندانستن دقیق تاریخ این
قبل ملحدین از ضروریات دین نیست . ولی در مورد
حضرت امام زمان ، دیگر مسئله باین سادگی نیست .
موضوع جدی است ، نه تنها از آن جهت که مستقیماً با
اسلام ، و با تشیع ، و با امامت سروکار دارد ، بلکه اختتاماً
از این جهت که میباید نایب قانونی و وکیل برحق امام
عصر ، دقیقاً تاریخ صدور و کالتنامه خود را بدانند و خودی
ناکرده از آن تجاوز نکنند که درین صورت مسئولیت
شده دارد .

علیهذا ، بعنوان یک وظیفه شرعی جلب توجه ولایت
فقیه مدظله‌العالی را لازم میدانم که از زمان غیبت
صغری امام زمان فقط هزار و صد و اندی سال گذشته ،
و از زمان غیبت کبری ایشان حتی هزار و صد سال هم
نگذشته است ، و در فاصله این مدت تا " هزار و چند صد
سال " که ایشان تصریح فرموده‌اند ، و کالتنامه حضرتشان
فاقد اعتبار شرعی است .

x x x

- در باب ولادت با سعادت امام دوازدهم حجت‌بن

الحسن التکری (ع) ، شیخ طوسی و شیخ صدوق در کتابهای خود و مسعودی در کتاب اثبات الوصیه و دیگران روایت کرده‌اند که بشر بن سلیمان از نواده های ابو ایوب انصاری صحابی محترم پیغمبر اکرم رسول خدا ، در همسایگی امام دهم حضرت هادی (ع) سکونت داشت . روزی حضرت بوسیله کافور خادم خود دنالتس مفرستند ، و او خدمت امام مشرف میشود . خودش ناقل حدیث است که وقتی خدمت حضرت هادی (ع) رسیدم حضرت نامه‌ای به زبان رومی نوشتند و مهر مبارکشان را پائین نامه زدند ، و کبسه زردی درآوردند که در آن دوپست و بیست اشرفی بود (!) فرمودند به بغداد برو کنار شط در محلی که برده فروشان جمع میشوند منتظر باش . عمرو بن زید کنیزهایی برای فروش میآورد . در بین آنها کنیزی است با این اوصاف ... و به زبان رومی مینالد و هرکس میخواهد او را بخرد حاضر نمیشود و به مشتری میگوید بیجا پول خودت را هدرنده . در این اثنا یک نفر بیجا میشود که ۳۰۰ اشرفی بدهد و او را بخرد ، ولی کنیز حاضر نمیشود و میگوید اگر مثل سلیمان هم بشوی تسلیم تو نخواهم شد . آنوقت این نامه مرا نزد آن کنیز ببر و با و بده .

بشر میگوید همین کار را کردم ، و کسیر نامه را گرفت و خواند . بوسید و بردیده گذاشت و به صاحبش گفت : مرا به همین شخص بفروش . خلاصه به همان ملتنی که حضرت هادی (ع) داده بودند معامله تمام شد . او را با خودم به منزل آوردم . مرتباً نامه را میبوسید . پرسیدم : از کجا صاحب این نامه را میشناسی ؟ گفت ای کم معرفت ، مگر خودت او را نمیشناسی ؟ گفتم : چرا ، او امام من است . گفت من هم دخترزاده قیصر روم هستم .

پس نقل کرد که : در سیزده سالگی جدم درصدد بر آمد مرا به عقد برادرزاده اش درآورد ، مجلس عقد مفصلی فراهم آورد و سیصد نفر از کشیشها و هفتصد نفر از امرا و چهارهزار نفر از اعیان و اشراف دعوت شدند . تحت بزرگی هم برای حلوس داماد زدند . کشیشها مشغول خواندن انجیل شدند که ناگاه زمین لرزه ای شد و پایه های تخت لوزید و شکست و صلیبها افتاد . کشیشها این مطلب را بفال بد گرفتند و به جسدم گفتند از این داماد صرفنظر کن ، چون این مدلیپی کد اتفاق افتاد نشانه ازین رفتن دین مسیح است .

قیصر پذیرفت و مجلس دیگری فراهم کرد تا مرا به عقد برادر زاده دیگرش درآورد ، و باز هم همان جریان تکرار شد و از دومی هم صرفنظر کرد . شب در خواب حضرت مسیح و وصی او شمعون الصفا را که از حواریین و جد من بشمار میرود مشاهده کردم . حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله هم همراه آقای دیگری تشریف آوردند ، و رو به حضرت مسیح کرده و فرمودند میخواهم با دختر شمعون وصی شما وصلت کنم برای این فرزندم حسن . مسیح گفت زهی شرف برای ما است . آنگاه پیغمبر (ص) بر تختی قرار گرفت و خطبه عقد را قرائت فرمود . از خواب بیدار شدم ولی حرثت نکردم خواب را برای کسی نقل کنم . توفیق حسن عسکری که در خواب همراه پیغمبر اورا دیده بودم در من روز افزون شد ، بقسمی که از اشتباقتش بیمار شدم . پدرم طبیبها را حاضر کرد ، ولی انواع داروهای آنها فایده نکرد .

روزی قیصر نزد من آمد و گفت دخترکم چه آرزویی داری ؟ گفتم اگر اسرای مسلمان را آزاد کنی ممکن است حال من بهتر شود . جدم دستور داد گروهی از اسرای

مسلمین را آزاد کردند، من هم قدری خوراک خوردم، شب در خواب دیدم حضرت زهرا و مریم به سراغم آمدند. شکایت‌حالم را با مریم کردم، گفت چرا به من می‌گویی؟ خدمت مادر شوهرت بگو. تا حضرت زهرا را شناختم از فرزندش حسن عسکری گله کردم که از آن شب که رسول خدا (ص) مرا به او تزویج فرموده به سراغ من نیامده است، فرمود: چگونه بسراغت بیاید در حالیکه مسلمان نیستی؟ بگو: "اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله". در همان عالم رؤیا بدست فاطمه زهرا (ع) مسلمان شدم، آنگاه فرمود از این پس هر شب فرزندم را خواهی دید، من هم از آن بعد هر شب آن حضرت را در خواب می‌دیدم تا آنکه چندی قبل بمن فرمود وصال ما نزدیک است، بهمین زودی جنگی میان مسلمانان و رومیان برپا میشود، تو از فلان راه خودت را میان اسیران بینداز بقسمی که ترا شناسند، من هم بر حسب امر امام خودم را در میان اسراء مسلمانان انداختم و مرا آوردند، هر شب امام را در خواب می‌بینم تا اینجا رسیدم.

بشر گوید او را به سامرا خدمت امام هادی (ع) آوردم، حضرت به او فرمودند: ده هزار اشرفی بتو بدهم یا یک مژده که سعادت تو در آن است؟ گفت آقا، مژده را بدهید، حضرت فرمود بشارت باد برای تو که خداوند از رحم تو بیرون می‌آورد آن آقائی را که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، آنگاه او را به خواهرش حکیمه خاتون دختر حضرت جواد و عمه حضرت عسکری می‌سپارد تا واجبات و محرمات و احکام عبادات و غیره را تعلیمش دهد، و حضرت عسکری در ۲۲ سالگی با نرجس خاتون ازدواج می‌فرماید، و نطفه حضرت مهدی

عجل الله تعالى فرجه بسته میشود .»

(آیه الله سید عبدالحسین دستغیب،

شهید محراب، اثر منتشر نشده بنام

" مهدی موعود " ، نقل از روزنامه

کیهان ، ۲۶ اسفند (۱۳۶۱)

این روایت معتبر و عزیز، گذشته از اطلاعات تاریخی و دینی گرانبهایی که مستقیماً به مؤمنین خواننده خود میدهد، شامل اطلاعات دیگری نیز هست که البته باید آنها را به فراست دریافت . از جمله این اطلاعات، به ترتیب مطالب خود حدیث این است که : اولاً اشرفی سکه شناخته شده و رایج عصر حضرت امام هادی (علی النقی) بوده است . ثانیاً آن حضرت عنداللزوم بزبان رومی نیز نامه مینوشته‌اند . ثالثاً اینکه زمین لرزه بارگاه قیصر میتواند است آنقدر شدید باشد که پایه های تخت او را بشکند ، و صلیب‌ها را بیندازد ، ولی نتوانسته است خم به ابروی سیمد کشیش و هفتمد امیر و چهار هزار اعیان و اشراف حاضر در مجلس بیاورد . رابعاً وصی حضرت عیسی برخلاف آنچه تاریخ مسیحیت ادعا میکنند " پطروس رسول " نبوده ، بلکه یکی دیگر از حواریون او بنام " سیمون " بوده که در نفس الامر " شمعون الحفا " نام داشته است . خامساً (واحتمالاً مهمتزاز همه) این که حضرت رسول اشکال شرعی نمیدیده‌اند که دختر شمعون الصفای نصاری را که بعداً نوه قیصر روم نیز از کار درآمده است بدون اینکه اسلام آورده باشد برای امام حسن عسکری از ذریه خود عقد اسلامی کنند و خودشان خطبه عقد را قرائت فرمایند ، ولی بعداً خود امام با آنکه شوهر این مخدره بوده‌اند، متوجه شده‌اند که متعلقه ایشان مسلمان نیست ، و از انجام وظائف شرعی شوهری خود (به مسئله ۲۴۱۸ توضیح المسائل

مراجعه شود) استنکاف فرموده اند، مهیذا مادر شوهرشان، حضرت زهرا، اشکالی در ملاقات عروس خود نمیدیدند، و همین ملاقات نیز منجر به اسلام آوردن این عروس شده است. سادساً اینکه راه آسانتری برای خواستگاری حضرت از بوه قیصر ملعون روم که ملمانان را اسیر میکرد از این نبود است که این دختر خودش را در میان اسرای مسلمان بیندازد، بی آنکه معلوم باشد در کدام بازار برای فروش عرضه خواهد شد، سابقاً اینکه نام " نرجس خاتون " (معرّب نرگس) یک نام رایج بلاد روم بوده و فارس ها بیجهت این کلمه را از کلمات زبان خود میدانند. ثامناً (و این هم از دروس بسیار مهم حدیث است) اینکه حضرت امام عصر، همانطور که از سمت پدر (از راه شهربانو) نواده پادشاه ایران بوده اند، از سمت مادر نیز (از راه نرجس خاتون) نواده قیصر روم بوده و نسب از دوسو میبرده اند.

اگر تا کنون تردیدی داشته اید که هر حدیث از احادیث معتبره جزئی از دریای بیکران معرفت است، با توجه به همین نمونه ای که خواندید، دست از این شک بیمعنی بردارید.

x x x

گمان مکنید فقط نواده " شمعون الصفا " است که میتواند در عالم خواب با اسلام بیاورد. مواردی هم روایت شده که نومسلمان نه فقط نسبتی با شمعون الصفا نداشته، بلکه اصلاً از نوع انسان (و حتی از نوع جن) نیز نبوده است:

- " روایت است از حضرت صادق علیه السلام، که چون حضرت نوح علیه السلام سوار کشتی شد، منع فرمود عقرب را از سوار شدن بر کشتی، از بیم آنکه مخلوقات دیگر را بگزد، عقرب گفت: من عهد میکنم با تو که نگزم هر کسی

راکه اسلام بیاورد ، و بگوید : سلامٌ علی محمد و آل محمد ، و علی نوح فی العالمین" . (اصول کافی ، کتاب القرآن ، باب فضل القرآن) .

توضیح : عقرب " ناقلا " گذشته از آنکه عربی خوب میدانسنه ، و خودش هم از همان زمان حضرت نوح اسلام آورده بوده ، ظاهراً در فی " پلنگ زدن " نیز تخصص داشته است ، زیرا برای محکم کاری ادای جمله " علی نوح فی العالمین " را نیز شرط نگزیدن قرار داده است تا اجازه ورودش به کشتی مطمئن تر صادر شود .

x x x

" محمد بن یحیی از سلمة بن الخطاب ، و او از عبدالله بن القاسم ، و او از عیسی سلقان روایت کرده است که شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام فرمود : جدم امیرالمؤمنین علیه السلام ، دائی هائی در قبیله بنی مخزوم داشت . یکی از آنها به خدمتش آمد و عرض کرد برادرم مرده و در مرگش سخت غمگین شده ام . حضرت فرمود : میخواهی او را ببینی ؟ عرض کرد : البته . فرمود پس قبرش را به من نشان بده . پس رفتند تا نزدیک قبر رسیدند . پس حضرت امیرالمؤمنین لبهایش بهم خورد و باپایش به قبر زد . مرده از قبر بیرون آمد و به زبان فارسی سخن گفت . امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید : مگر تو وقتی که مردی از عرب نبودی ؟ گفت چرا ، ولی بروش فلان مردم ، و در آن دنیا به فارسی با من حرف زدند ، و زبانم عوض شد" . (متن حدیث در صفحه ۵۴۲) .

حدیث ، گذشته از ابهت و وزن فراوان خود ، چند درس بزرگ نیز همراه دارد : اول آنکه حضرت علی می تواند قدرت زنده کردن مرده را داشته باشد ، ولی از

دانستی اینکه قبر دانی مرحومش در کجاست عاجز است
 و به دانی دیگر میگوید این قبر را نشانم بده . دوم
 آنکه وصی و حائش پیغمبر ، فقط بخاطر میل دانی حان
 و نه برای یک امر بزرگ شرعی و الهی ، در کارخانه خدا
 دست میبرد و از قدرت خود برای زنده کردن مردگان
 استفاده میکند . سوم آنکه اموات در صورت زنده شدن
 احتمالاً به زبان دیگری حرف میزنند ، و اگر فی المثل مؤمنی
 ایرانی ببیند که خویشاوند مرحوم او زنده شده و با او
 به چینی یا اسپانیایی حرف میزند نباید بعد از خواندن
 این حدیث ، تعجبی بکند .

x x x

— " علی بن ابراهیم از پدرش ، و او از ابن ابی
 عمیر ، و او از عماد بن عثمان ، و او از سیف بن عمیره ،
 روایت کند که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه
 السلام که فرمود : جبرئیل علیه السلام آنگاه که پیوسته
 علیه السلام در زندان بود نزد وی آمد و گفت : ای
 پسرک در اینجا چه میکنی ؟ گفت همانا که برادران من
 مرا در چاه افکندند . جبرئیل علیه السلام گفت :
 خدایتعالی فرموده است که اگر میخواهی از چاه بیرون
 آئی و مقامات یابی ، در عقب هر نمازی بگو : " اللهم
 اجعل لی فرجاً ومخرجاً ، وارزقنی من حیث احتسب و من
 حیث لا احتسب " . مرا با این دعا بخوان تا از چاه
 بیرون آوری . و گفته شده که خداوند به جزء اول این
 دعا او را از زندان آزاد کرد ، و به جزء دومش او را به
 سلطنت رسانید " . (ترکیب دو حدیث در صفحه ۶۱۵) .
 مسلم است که هر حدیثی ، علاوه بر آموزش مذهب
 مؤمنین ، درسهای ذیقیمتی نیز همراه دارد . قسمتی

از دروس شرعی حدیث بالا را میتوان چنین خلاصه کرد :

اول : یوسف علیه السلام در زندان مصر ، با درگاه کسان ، بحای زبان قومی خود به عربی فصیح دعوا مینمواند ، که در عصر او اصولاً زبان رایج اقوام عرب بصورت بدوی ندهد و قرآنی آن سوده و اگر حسن کلمایی گفته مینماید امکان فهم آیهایی برای خود اعراب سوده است .

دوم : خداوند خودی به یوسف یاد میدهد که : ای سرک ، من حاضرم ترا آزاد کنم ، اما باید این دعائی را که جبرئیل یادت داده است برایم بخوانی .

سوم : برای آزاد شدن از زندان نصف دعا کافی است ، ولی برای رسیدن به سلطنت خواندن نیمه دیگر آن نیز لازم است . منتهیاً همینقدر است تا بی هیچ شرط و زحمت دیگری ، این هردو منظور حاصل شود .

x x x

« - نقل است از کتاب نثر اللئالی حجة الاسلام سید سعید علی بن فضل الله : الحسيني را وندی ، که مریدی بخدمت حضرت عیسی بن مریم شکایت کرد از بیابست قسروض خود ، فرمود بگو : اللهم یا فارح الهم ومنفس الغم و مذهب الاحزان و محیب دعوة المضطرين . پس هرگاه بقدر تمام روی زمین طلا مادیون باشی حقتعالی آنرا بجای تو ادا فرماید (متن حدیث در صفحه ۶۱۴) .

البته این مطلب را نیز حضرت عیسی بن مریم ، به زبان عربی فصیح بیان فرموده است تا نشان دهد که اگر حضرت یوسف که پیغمبر بود ولی اولی المعزم نبود میتواند چنین کاری را بکند ، او که اولی المعزم هم بوده بهتر امکان آنرا داشته است . ولی این اشکال حل

نسنده است که اگر کسی بقدر تمام روی زمین طلا مدیون
باشد ، طلبکار او را باید کجا پیدا کرد؟

x x x

— " نقل است در ربیع الارار ، که مأمون خلیفه را
در طرطوس سردردی عارض شد که بهیچوجه علاج آن نشد .
بالاخره قیصر روم کلاهی برای او فرستاد و نوشت این
کلاه را فرستادم که بر سرت گذاری و صداع ساکن شود .
... مأمون آنرا بر سر نهاد و فی الفور دردش ساکن
گشت . تعجب نمود و او را شکافت و دید که قیصر روم در
آن نوشته است : " بسم الله الرحمن الرحيم ، کم من
نعمة الله في عرق ماكن هم عسق لا يصدعون عنها " . (متن
حدیث در صفحه ۶۲۲) .

برای توسعه اطلاعات تاریخی و مذهبی مؤمنین :
اولاً قیصر روم در عین جنگ با خلافت اسلامی علاقه فراوانی
به علاج سردرد خلیفه دشمن اصلی خود داشته است . ثانیاً
قیصر احاطه وسیعی به زبان عربی و متون مذهبی اسلامی
داشته و تا آنوقت بروز نمیداده است . ثالثاً این
قیصر ملعون با آنکه بر کرامات این متون کاملاً وقوف
داشته و خودش " بسم الله الرحمن الرحيم " مینوشته
است ، از کور باطنی در کفر خود پابرجا مانده و اسلام
نیآورده است . رابعاً اطلاعات اسلامی قیصر روم از خود
امیر المؤمنین خلیفه ، رضی الله عنه ، خیلی بیشتر
بوده است .

x x x

— " احمد بن مهران و علی بن ابراهیم متفقاً از محمد

بن علی ، و او از حسن بن راشد ، و او از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم نقل کرده‌اند که : خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بودم که مردی نصرانی نزد آن حضرت آمد و گفتگوی بسیار میان آن حضرت و او شد . پس حضرت موسی بن جعفر از او پرسید : بمن بگو که اسام مادر حضرت مریم چه بود ؟ و درجه روزی روح عیسی در شکم او دمیده شد ؟ و در چه روزی و چه ساعتی از روز او زائید ؟ نصرانی گفت : واللہ نمیدانم . پس موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمودند: اما مادر مریم ، نامش مرثا بود که او را در عری و هبه خوانند . اما روزیکه مریم باردار شد ظهر جمعه بود که روح الامین از آسمان فرود آمد ، اما روزیکه مریم عیسی را زائید سه شبه بود در ساعت چهارونیم از روز برآمده . اما نهری که مریم عیسی را در کنار آن زائید نهر فرات بود که درختان انگور و خرما در دو طرف آن میروید و هیچ نهری از لحاظ درختان خرما و انگور با فرات برابر نیست . و اما روزی که زیان مریم بسته شد قیدوس پادشاه یهود فرزندان و پیروان خود و همه آل عمران را از شهر بیرون برد و بنزد مریم برد که آنها آنچه را خدا در کتاب تو و کتاب ما بیان کرده اطاعت کنند . حالا همه چیز را فهمیدی ؟* (متن حدیث در صفحه ۵۵۵) .

با توجه به اعتبار همیشگی احادیث معتبر " کافی " ، جای تردیدی باقی نمیماند که مریم فرزند خود عیسی را در کنار نهر فرات زائیده ، و در آنوقت سرزمین یهود استانی از امپراتوری رم نبوده بلکه پادشاهی بنام قیدوس داشته است ، و این قیدوس نیز با آنکه نهر فرات نه جز سرزمین او و نه اصولاً جزو امپراتوری رم بوده ، محرمانه به تمامیت ارضی شاهنشاهی ایران تجاوز کرده

و خودش و تمام آل عمران بصورت طی الارض بیدار مریم
رفته‌اند تا بی جروح و بی‌خون به فرزندش ایمان آورند.

x x x

- "در حدیث است از حضرت امام جعفر صادق، که فرمود:
مردی بنام زردشت زمزمه را برای محوسی‌ها آورد، و ادعای
نبوت نمود، و وعده‌ای با او ایمان آوردند و وعده‌ای هم
او را تکذیب نمودند، و از میان خود بیرونش کردند،
و طعمه درندگان صحرانشینان را دادند. و البته عرب جاهلیت به حق
نزدیکتر بود تا مجوس، چون مجوس غسل جنابت نمی‌نمود
... با ضافه کیخسرو پادشاه مجوس سیمد پیامبر خدا را
کشت."

(آیه‌الله محمدی ریشهری دادستان
کل دادگاه‌های نظامی جمهوری
اسلامی، در کتاب مسائل ایدئولوژی:
مناظره امام جعفر صادق با یسک
دانشمند مادی)

- "در احادیث است که مجوسان کتابی داشته‌اند
بنام ژند و پاژند که آنرا بر پوست دوازده هزار گاو
نوشته بودند." (شیخ بهائی در جامع عباسی، متن
در صفحه ۵۸۹)

- "مجوسان قومی مشرک بودند و مجموعه‌ای از طوایف
کیومرثیه و رزوانیه و زردشتیه و حرنانیون و ثنوییه و
مزدکیه، که همه آراء عجیبه و عقاید غریبه داشته‌اند،
و بیشتر ایرانیان در آن زمان بت پرست بوده‌اند."
(آیه‌الله خمینی در کشف‌الاسرار)

(برای ضبط در کتابهای جدید درسی کودکان و دانش
آموزان ایرانی، توسط وزارت آموزش جمهوری اسلامی)